

به نام خداوند جان و خرد

# نوجوان پولدار

رازهایی در مورد پول، که شما در مدرسه یاد نمی‌گیرید!

نویسنده:

رابرت کیوساکی

و شارون لچتر

مترجم:

لیلا دژآلون



سرشناسه: کیوساکی، رابرت تی. ۱۹۴۷ - م.  
 Kiyosaki, Robert T.  
 عنوان و نام پدیدآور: نوجوان پولدار: رازهایی در مورد پول که شما در مدرسه یاد نمی‌گیرید/نویسنده رابرت کیوساکی و شارون لشر؛ مترجم لیلا دژآلون.  
 مشخصات نشر: تهران: طاهریان، ۱۳۹۹.  
 مشخصات ظاهری: ۲۸۸ ص.  
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۹۱-۲۷-۵  
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
 یادداشت: عنوان اصلی: Rich dad, poor dad for teens : the secrets about money - that you don't learn in school  
 موضوع: امور مالی شخصی -- ادبیات کودکان و نوجوانان  
 موضوع: Finance, Personal -- Juvenile literature  
 موضوع: کارآفرینی -- ادبیات کودکان و نوجوانان  
 موضوع: Entrepreneurship -- Juvenile literature  
 موضوع: سرمایه‌گذاری -- ادبیات کودکان و نوجوانان  
 موضوع: Investments -- Juvenile literature  
 موضوع: ثروت -- ادبیات کودکان و نوجوانان  
 موضوع: Wealth -- Juvenile literature  
 شناسه افزوده: لچتر، شارون ال.  
 شناسه افزوده: Lechter, Sharon L.  
 شناسه افزوده: دژآلون، لیلا، ۱۳۶۴ - مترجم  
 رده بندی کنگره: HG ۱۷۹  
 رده بندی دیویی: ۲۴۰.۰۸۳۵ / ۳۳۲ [ج]  
 شماره کارشناسی ملی: ۶۵۰۳۱۰



« نوجوان پولدار »

• نویسنده: رابرت کیوساکی و شارون لچتر • مترجم: لیلا دژآلون  
 • ناشر: انتشارات طاهریان • نوبت چاپ: اول • سال چاپ: ۱۳۹۹  
 • تیراژ: ۱۰۰ جلد • تایپ، صفحه‌بندی و طرح جلد: آرزو خسروپور • قیمت: ۴۸۰۰۰ تومان  
 • چاپ و صحافی: اسلامی • شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۳۹۱-۲۷-۵

---

آدرس: میدان انقلاب، خیابان کارگر جنوبی، خیابان لبافی نژاد، پلاک ۲۶۶، طبقه چهارم، واحد ۱۱  
 تلفن: ۶۶۹۷۰۷۶۷-۶۶۹۲۷۳۳-۶۶۴۹۲۷۳۳ تلفکس: ۶۶۹۷۴۱۵۲ [www.Taherianpress.com](http://www.Taherianpress.com)  
 با تشکر از همراهی هوشمندانه شما خواننده محترم، به اطلاع می‌رساند برای بهره‌گیری از تسهیلات و خدمات نوین حمایتی انتشارات طاهریان و همچنین شرکت در قرعه‌کشی خوانندگان ویژه مجموعه کتاب‌های به سوی موفقیت، لطفاً حتماً عدد ۱ را به شماره ۱۰۰۰۷۰۸۷ ارسال کنید تا یکی از برندگان ما باشید.

## فهرست:

- فصل ۱: گریزی به گذشته..... ۲۵
- فصل ۲: درس اول: ثروتمندان برای پول کار نمی‌کنند..... ۳۷
- فصل ۳: درس دوم: چرا سواد مالی را آموزش می‌دهید؟..... ۹۹
- فصل ۴: درس سوم: به کسب و کار اهمیت دهید!..... ۱۳۹
- فصل ۵: درس چهارم: تاریخچه مالیات و قدرت شرکت‌ها..... ۱۵۳
- فصل ۶: درس پنجم: ثروتمندان پول می‌سازند..... ۱۷۱
- فصل ۷: درس ششم: یاد بگیرید تا برای پول کار نکنید..... ۱۸۱
- فصل ۸: غلبه بر موانع..... ۲۰۳
- فصل ۹: شروع..... ۲۳۳
- فصل ۱۰: هنوز بیشتر می‌خواهید؟ اینجا کارهایی برای انجام دادن وجود دارد..... ۲۷۱



## معرفی بازی گردش مالی رابرت کیوساکی

با توجه به ضعف‌های بزرگ موجود در سیستم آموزشی فعلی آقای رابرت کیوساکی (نویسنده کتاب پر فروش پدر پولدار، پدر بی پول) دست به طراحی یک بسته آموزشی در قالب یک بازی به نام «گردش مالی» زده‌اند و در این بسته آموزشی، آموزش‌های مالی را که در مدارس و خانواده‌ها به دست فراموشی سپرده شده است، را در فضایی مفرح به افراد آموزش می‌دهند. این بسته آموزشی که با استقبال فوق العاده جامعه جهانی روبرو شده و به زبان‌های زنده مختلفی ترجمه شده است، دنیای واقعی زندگی و کسب و کار را در فضایی مجازی شبیه‌سازی کرده و به افراد امکان می‌دهد تا در اثر تکرار این بازی تفکرات غلط مالی خود را که مانع پیشرفت و ثروتمندی‌شان می‌شود شناسایی کنند و با اصلاح آن مثل ثروتمندان بیندیشند.

برای سفارش این بازی بی‌ظنیر که توسط انتشارات طاهریان ترجمه و تدوین شده است عدد ۱۰۱ را به شماره ۰۶۶۴۹۲۷۳۳ ارسال فرمایید. این بازی دارای خدمات پشتیبانی کامل از طرف انتشارات طاهریان می‌باشد.

## مقدمه

### یک ضرورت وجود دارد

آیا مدرسه کودکان را برای دنیای واقعی آماده می‌کند؟ "سخت مطالعه کن، نمرات خوبی کسب کن، شغلی پردرآمد با مزایای عالی خواهی یافت، والدینم چنین می‌گویند. هدف آنها در زندگی این بود که برای من و خواهر بزرگ‌ترم تحصیلات دانشگاهی فراهم کنند تا بتوانیم بزرگ‌ترین شانس موفقیت در زندگی را داشته باشیم. وقتی سرانجام دیپلم را در سال ۱۹۷۶ با افتخار گرفتم و پس از آن از دانشگاه ایالتی فلوریدا در رشته‌ی حسابداری فارغ‌التحصیل شدم - والدینم به هدف خود رسیده بودند. این اوج موفقیت زندگی آنها بود. مطابق با "طرح جامع"، من توسط یک شرکت حسابداری "Big 8" استخدام شدم و مشتاقانه منتظر این کار طولانی و بازنشستگی در سنین پایین‌تر بودم.

همسر مایکل نیز مسیری مشابه را دنبال کرده بود. هر دوی ما برآمده از سختی هستیم؟ خانواده‌هایی کاری، از طبقه متوسط اما با اخلاق کاری قوی. مایکل نیز با افتخار فارغ‌التحصیل شد، اما او این کار را دو بار انجام داد: ابتدا به عنوان مهندس و سپس از دانشکده حقوق. او به سرعت توسط یک شرکت حقوقی معتبر واشنگتن، دی سی که در زمینه حق ثبت اختراع تخصص داشت استخدام شد و آینده‌اش روشن به نظر می‌رسید، یک مسیر شغلی خوب و بازنشستگی تضمین شده‌ی زودرس.

اگرچه ما در شغل مان موفق بودیم، اما نتیجه‌ی مطلوبی که ما انتظارش را داشتیم برآورده نمی‌کرد. هر دوی ما به دلایل معقولی چندین بار موقعیت خود را تغییر دادیم - اما هیچ برنامه بازنشستگی به ما اختصاص نداشت. صندوق‌های بازنشستگی مان فقط از طریق کمک‌های فردی ما در حال پرشدن است.

من و مایکل با سه فرزند بزرگ ازدواج شگفت‌انگیزی داشتیم. در حال حاضر، دو فرزندم در کالج هستند و یکی تازه دبیرستان را شروع کرده است. ما پول زیادی خرج کردیم تا مطمئن شویم که فرزندانمان به بهترین شکل آموزش می‌بینند.

یک روز در سال ۱۹۹۶، یکی از فرزندانم در حالی که از مدرسه سرخورده شده بود به خانه آمد. او از درس خواندن خسته شده بود. او معترض بود "چرا باید وقت خود را برای مطالعه موضوعاتی صرف کنم که هرگز از آنها در زندگی واقعی استفاده نمی‌کنم؟"

من بدون فکر کردن جواب دادم، "زیرا اگر نمرات خوبی کسب نکنید، وارد دانشکده نمی‌شوید." وی پاسخ داد: "صرف نظر از اینکه آیا باید به دانشگاه بروم یا خیر، قصد دارم پولدار شوم".

من با کمی هراس و نگرانی مادرانه پاسخ دادم: "اگر از دانشگاه فارغ-التحصیل نشوید، کار خوبی پیدا نخواهید کرد"؛ و اگر شغل خوبی نداشته باشید، چگونه می‌خواهید پولدار شوید؟

پسرم پوزخندی زد و به آرامی با خستگی سرش را تکان داد. ما قبلاً بارها در این مورد صحبت کردیم. او سرش را پایین انداخت و چشمانش

را چرخاند. سخنان خردمندانه‌ی مادرانه‌ی من بار دیگر در گوش‌های ناشنوای او تأثیری نداشت.

او گرچه باهوش و با اراده قوی بود، همیشه مرد جوان مؤدب و قابل احترامی بود. "مامان" او شروع کرد. نوبت من بود که به سخنانش گوش کنم". با زمانه همراه باش! به اطراف نگاه کن؛ ثروتمندترین افراد به دلیل تحصیلاتشان ثروتمند نشدند. به مایکل جردن نگاه کن. حتی بیل گیتس که دانشگاه هاروارد را رها کرد، مایکروسافت را تأسیس کرد، او اکنون ثروتمندترین مرد آمریکاست و او هنوز در دهه‌ی سی سالگی عمرش است. یک پرتاب کننده‌ی توپ بیس بال هست که در سال بیش از ۴ میلیون دلار پول درمی‌آورد ولو اینکه به او برچسب "دچار چالش ذهنی زده باشند."

سکوتی طولانی بین ما حکم فرما شد. داشتم به این نتیجه می‌رسیدم که من به پسرمان همان توصیه‌ای را کردم که پدر و مادرم به من کرده بودند. دنیای اطراف ما تغییر کرده است، اما توصیه تغییر نکرد. کسب آموزش و نمرات خوب دیگر ضامن موفقیت نیست و به نظر می‌رسد هیچ کس به جز فرزندانمان متوجه این موضوع نشده‌اند.

او ادامه داد، مامان، من نمی‌خواهم با همان سختی و مشقتی که تو و پدر کار کردید کار کنم. شما پول زیادی جمع کردید و ما در خانه‌ای بزرگ با اسباب بازی‌های زیاد زندگی کردیم. اگر به نصیحت شما گوش کنم، زندگی‌ام مانند شما خواهد بود، کار سخت‌تر و سخت‌تر فقط برای پرداخت مالیات بیشتر و پایان دادن به بدهی‌ها. امنیت شغلی بیش از این وجود ندارد؛ من همه چیز در مورد کاهش تعداد کارکنان برای کارایی

بیشتر<sup>۱</sup> را می‌دانم. می‌دانم که فارغ‌التحصیلان دانشگاهی امروزه درآمد کمتری نسبت به شما دارند که در گذشته فارغ‌التحصیل شده‌اید. به پزشک‌ها نگاه کن. آنها به اندازه‌ای که خرج دارند پول در نمی‌آورند. من می‌دانم که نمی‌توانم برای بازنشستگی ام متکی به تأمین اجتماعی یا حقوق بازنشستگی شرکت باشم. من به پاسخ‌های جدیدی نیاز دارم."

حق با او بود. او به جواب‌های جدیدی نیاز داشت و من نیز. نصیحت والدین من ممکن است برای افرادی که قبل از سال ۱۹۴۵ متولد شده بودند مؤثر بود اما ممکن است برای افرادی چون ما که در دنیای به سرعت در حال تغییر متولد شدیم فاجعه‌بار باشد. دیگر نمی‌توانم به راحتی به فرزندانم بگویم:

"به مدرسه بروید، مدرک تحصیلی خوب بگیرید و به دنبال یک کار امن و مطمئن باشید."

می‌دانستم که باید به دنبال راه‌های جدیدی برای راهنمایی آموزشی فرزندانم باشم.

به عنوان یک مادر و یک حسابدار، از این که فرزندانمان در مدرسه آموزش مالی نمی‌دیدند نگران بودم. بسیاری از جوانان امروزی قبل از این که دبیرستان را ترک کنند کارت اعتباری دارند، با این که هنوز در مورد پول یا اینکه چطور سرمایه‌گذاری کنند هیچ دوره‌ای ندیدند، به آنها اجازه داده می‌شود به تنهایی بفهمند که چطور بهره‌ی مرکب<sup>۲</sup> روی

<sup>۱</sup> اصطلاحی که در ایالات متحده‌ی آمریکا مورد استفاده قرار می‌گیرد.

<sup>۲</sup> بهره‌ای که با نرخ ارزش تبادلی یا تورم مرتبط است.



کارت اعتباری عمل می‌کند. حقیقتاً آنها بدون سواد مالی و دانش چگونگی کارکرد پول، برای رویارویی با جهانی که منتظر آنهاست آماده نیستند، جهانی که در آن بر خرج کردن بیش از پس‌انداز تأکید شده است.

وقتی که پسر بزرگم بخاطر بدهی در کارت‌های اعتباری به عنوان یک دانشجوی سال اول ناامید شد، من نه تنها به او کمک کردم تا کارت‌های اعتباری خود را دور بیندازد بلکه به دنبال برنامه‌ای گشتم تا به من در آموزش دادن فرزندانم در زمینه‌ی موضوعات مالی کمک کند.

روزی در سال گذشته، همسر من از اداره‌اش با من تماس گرفت. او گفت کسی اینجا هست که فکر می‌کنم باید با او ملاقات کنی. نامش رابرت کیوساکی است. او یک تاجر و سرمایه‌گذار است و برای ساخت برنامه‌ای به عنوان نمونه روی یک محصول آموزشی اینجاست. من فکر می‌کنم او همان کسی است که به دنبالش هستی.

درست همان چیزی که به دنبالش بودم.

همسر من، مایک، خیلی تحت تأثیر بازی‌گردش مالی قرار گرفته بود، محصول آموزشی جدیدی که رابرت کیوساکی مخترعش بود و زمینه‌ای فراهم کرده بود که هر دوی ما در تست اولیه شرکت کنیم. از آنجایی که این برنامه یک بازی آموزشی بود، من از دختر ۱۹ ساله‌ام که دانشجوی سال اول در دانشگاه محلی بود خواستم اگر دوست دارد در این بازی شرکت کند و او نیز موافقت کرد.

حدود ۱۵ نفر که به سه گروه تقسیم شده بودند در این تست شرکت کردند.

مایک حق داشت. این یک محصول آموزشی بود که من به دنبالش بودم. اما پیچیده بود: مانند یک صفحه رنگارنگ همراه با تعدادی کارت و دو تاس بود. برخلاف بازی مونوپولی، دو مسیر داشت: یکی داخل و یکی خارج. هدف بازی خارج شدن از مسیر داخلی - آنچه که رابرت چرخه دورانی یا دور باطل نام‌گذاری کرده بود و رسیدن به مسیر بیرونی یا مسیر ثروت آفرینی بود. سپس رابرت چرخه دورانی را برای ما تعریف کرد.



صفحه اصلی بازی گردش مالی

اگر شما به زندگی افرادی سخت‌کوش با تحصیلات متوسط نگاه کنید مسیر مشابهی وجود دارد. کودک متولد می‌شود و به مدرسه می‌رود. والدین از برتری و موفقیت فرزند افتخار می‌کنند و مغرور می‌شوند و او

نمرات تحصیلی خوبی کسب کرده و در دانشگاه قبول می‌شود. فرزند فارغ‌التحصیل می‌شود، شاید وارد تحصیلات تکمیلی شود و دقیقاً همان طور که برنامه‌ریزی شده بود پیش رود: به دنبال یک کار امن و مطمئن رفتن. فرزند می‌فهمد که شغل، شاید به عنوان پزشک یا حقوقدان، یا پیوستن به ارتش یا کار کردن برای دولت است. در کل، کودک شروع به پول درآوردن می‌کند، کارت‌های اعتباری شروع به جمع شدن می‌کنند و خرید آغاز می‌شود، اگر قبلاً این گونه نبوده.

با داشتن پول برای سوزاندن، فرزندان به جاهایی می‌روند که سایر جوانان درست مانند آنها معلق هستند و با مردم ملاقات می‌کنند، تاریخ تعیین کرده و گاهی اوقات ازدواج می‌کنند. اکنون زندگی شگفت‌انگیز است، زیرا امروزه مرد و زن هر دو کار می‌کنند. داشتن دو درآمد سعادت است. آنها احساس موفقیت دارند و حس می‌کنند که آینده‌شان روشن است و تصمیم به خرید خانه، ماشین، تلویزیون، گرفتن مرخصی و آوردن فرزند می‌گیرند. بچه‌ی شادی می‌رسد. تقاضا برای پول نقد بسیار زیاد است. زوج خوشبخت تصمیم می‌گیرند که شغل آنها از اهمیت بالایی برخوردار است و شروع می‌کنند به کار سخت‌تر، کسب ترفیع و پیشرفت. پیشرفت حاصل می‌گردد و بنابراین فرزند دیگری می‌آورند و به خانه‌ی بزرگ‌تری نیاز دارند. آنها سخت‌تر کار می‌کنند، به کارمندانی بهتر تبدیل می‌شوند، حتی بیشتر از آنچه به آنها تخصیص داده شده بود. به مدرسه برمی‌گردند تا مهارت‌های تخصصی بیشتری کسب کرده بنابراین آنها می‌توانند پول بیشتری بدست آورند. شاید آنها شغل دومی اختیار کنند. درآمدشان بالا می‌رود، اما طبقه‌ی مالیاتی که

در آن قرار دارند نیز بالا می‌رود و مالیات املاک و مستغلات روی خانه‌ی بزرگ جدیدشان، مالیات تأمین اجتماعی و سایر مالیات‌هایشان افزایش می‌یابد. آنها حقوق بالایی دریافت می‌کنند و از این که پولشان به کجا می‌رود تعجب می‌کنند. با کارت‌های اعتباری خود چندین صندوق مشترک و خواربارفروشی می‌خرند. کودکان ۵ یا ۶ ساله می‌شوند و نیاز به پس‌انداز برای دانشگاه کودکان و بازنشستگی‌شان بیشتر می‌شود.

آن زوج خوشبخت که اکنون ۳۵ سال دارند برای ادامه‌ی روزهای کاری خود وارد چرخه‌ی دورانی شده‌اند. آنها برای صاحبان شرکت‌های خود کار می‌کنند، برای دولت جهت پرداخت مالیات و برای بانک جهت پرداخت رهن بانکی و کارت‌های اعتباری.

سپس، آنها به فرزندان خود توصیه می‌کنند که سخت مطالعه کنید، نمرات خوبی بگیرید و شغلی امن و مطمئن پیدا کنید. آنها چیزی در مورد پول یاد نگرفتند، به جز از کسانی که از سادگی آنها سود برده و در کل زندگی‌شان به سختی برایشان کار کردند. این فرآیند در نسل بعدی پرکار و زحمتکش تکرار می‌شود. این چرخه‌ی دورانی یا دور باطل است.

تنها راه خارج شدن از چرخه‌ی دورانی اثبات مهارت‌تان در حسابداری و سرمایه‌گذاری است، دو مورد از دشوارترین موضوعات برای تسلط. به عنوان یک CPA آموزش دیده که قبلاً برای شرکت حسابداری Big 8 کار کرده، تعجب کردم که رابرت یادگیری این دو موضوع را سرگرم کننده و هیجان‌انگیز کرده بود. این فرآیند آنقدر خوب تغییر داده شده

بود که در حالی که با جدیت برای خارج شدن از دور باطل کار می‌کردیم، به سرعت فراموش می‌کردیم که در حال یادگیری هستیم. تست کردن این محصول به عصری جالب برای من و دخترم تبدیل شد، در مورد چیزهایی صحبت کردیم که قبلاً در موردشان بحث نکرده بودیم. برایم به عنوان یک حسابدار، انجام بازی که به صورت حساب مالی و ترانزنامه نیاز داشت آسان بود؛ بنابراین برای کمک به دخترم و سایر بازیکنان جدولم در مورد مفاهیمی که درک نمی‌کردند زمان کافی داشتم. آن روز من اولین و تنها شخصی بودم که در گروه تست تا پایان و خارج شدن از چرخه دورانی ادامه داده بودم. طی ۵۰ دقیقه از چرخه دورانی خارج شدم، اگرچه بازی حدوداً سه ساعت طول کشید. در بازی یک بانکدار، یک مالک شغل و یک برنامه‌نویس کامپیوتر بودند. چیزی که مرا خیلی ناراحت می‌کرد اطلاعات بسیار اندک این افراد در مورد حسابداری یا سرمایه‌گذاری بود، موضوعاتی که در زندگی‌شان مهم بودند. من تعجب کردم که آنها چطور در زندگی واقعی خود امور مالی‌شان را مدیریت می‌کردند. می‌توانستم درک کنم که چرا دختر ۱۹ ساله‌ام نمی‌فهمید اما آنها افراد بزرگسالی بودند که حداقل دو برابر دخترم سن داشتند.

پس از این که من از چرخه دورانی خارج شدم، دو ساعت به دخترم و این افراد بزرگسال تحصیل کرده و مرفه نگاه کردم که چطور تاس را می‌چرخانند و نشانگرهای خود را حرکت می‌دهند. اگرچه خوشحال بودم که همگی چیزهای زیادی یاد می‌گیرند اما از این که چقدر بزرگسالان در مورد مبانی حسابداری و سرمایه‌گذاری ساده چیزی



من با خودم گفتم، خدارو شکر که آنها سرگرم هستند و بخاطر میل به برنده شدن در بازی پریشان‌اند. پس از اینکه رابرت مسابقه را پایان داد، به ما اجازه داد تا پانزده دقیقه بین خودمان گردش مالی را نقد کرده و باهم بحث کنیم.

مالک کسب و کار در جریان بازی خوشحال نبود. در واقع او بازی را دوست نداشت. او با صدای بلند گفت نیازی ندارم این چیزها را بدانم. من حسابداران، بانکداران و وکلا را استخدام می‌کنم تا در مورد این چیزها به من اطلاع دهند.

رابرت جواب داد، آیا تاکنون توجه کردید که حسابداران زیادی هستند که پولدار نیستند؟ (و همچنین بانکداران و وکلا و کارگزاران بورس و کارگزاران املاک و مستغلات). آنها اطلاعات زیادی دارند و در اکثر موارد افراد باهوشی هستند اما اکثر آنها پولدار نیستند؛ زیرا مدارس ما به افراد آنچه را که ثروتمندان می‌دانند یاد نمی‌دهند، ما از این افراد مشورت می‌گیریم؛ اما یک روز، شما در حال رانندگی در بزرگراه هستید، در ترافیک گیر می‌کنید، برای رسیدن به سر کار در تقلا هستید، به سمت راست خود نگاه می‌کنید و حسابدارتان را می‌بینید که در همان ترافیک گیر کرده است. به سمت چپ خود نگاه می‌کنید و بانکدارتان را می‌بینید. این جمله باید برای شما مفهومی داشته باشد و چیزی به شما بگوید.

از طرفی برنامه‌نویس کامپیوتر نیز تحت تأثیر بازی قرار نگرفت: من می‌توانم نرم‌افزاری بخرم تا این چیزها را به من بیاموزد.

با این وجود، بانکدار تحت تأثیر قرار گرفت. من در مدرسه در بخش حسابداری این‌ها را مطالعه کردم، اما هرگز نمی‌دانستم چطور آنها را در زندگی واقعی خود بکار برم. اکنون می‌دانم. من باید خودم را از دور باطل و دورانی خارج کنم.

اما اظهارات دخترم بیش از همه مرا متأثر کرد. او گفت: من یادگیری جالب و سرگرم‌کننده‌ای داشتم. من در مورد عملکرد واقعی پول و چگونگی سرمایه‌گذاری چیزهای زیادی آموختم.

سپس او اضافه کرد: حالا می‌دانم که می‌توانم شغلی را برای کاری که می‌خواهم انجام دهم انتخاب کنم و نه بخاطر امنیت شغلی، مزایا یا این که چقدر حقوق دریافت می‌کنم. اگر آنچه که این بازی می‌آموزد را یاد بگیرم، در انجام دادن کارها آزاد بوده و به مطالعه‌ی آنچه که از ته قلبم دوست دارم می‌پردازم ... بجای این که چیزهایی را مطالعه کنم به این خاطر که کسب و کار خواهان مهارت‌های شغلی خاص هستند. اگر این چیزها را یاد بگیرم، نباید نگران امنیت شغلی و تأمین اجتماعی باشم، راهی که اکثر همکلاسی‌هایم قبلاً رفته‌اند.

پس از این که بازی تمام شد من نتوانستم بمانم و با رابرت صحبت کنم، اما تصمیم گرفتیم که بعداً یکدیگر را ملاقات کرده و در مورد پروژه‌اش باهم گفتگو کنیم. من می‌دانستم که او می‌خواهد از این بازی برای کمک به دیگران استفاده کند تا بتوانند از نظر مالی فهمیده‌تر شوند و من مشتاق بودم که بیشتر در مورد برنامه‌هایش بشنوم.



من و همسر من یک قرار شام با رابرت و همسرش برای هفته‌ی گذاشتیم. اگرچه اولین حضور دسته‌جمعی ما بود اما احساس می‌کردیم که سال‌هاست یکدیگر را می‌شناسیم.

ما فهمیدیم که باهم نقاط مشترک زیادی داریم. ما از ورزش و بازی گرفته تا رستوران‌ها و موضوعات اقتصادی - اجتماعی صحبت کردیم. در مورد جهان در حال تغییر گفتگو کردیم. ما زمان زیادی را به بحث بر سر این که چطور اکثر آمریکایی‌ها برای بازنشستگی و نیز وضعیت ورشکستگی تأمین اجتماعی و مراقبت‌های پزشکی خود پس‌انداز اندک یا هیچ پس‌اندازی ندارند گذراندیم. آیا فرزندانم ملزم به پرداخت برای بازنشستگی ۷۵ میلیون فرد متولد شده در دوران انفجار جمعیت<sup>۱</sup> هستند؟ ما در تعجب بودیم از این که مردم می‌دانند وابسته بودن به برنامه‌ی بازنشستگی چه ریسکی دارد.

نخستین نگرانی رابرت زیاد شدن فاصله‌ی بین دارا و ندار در آمریکا و سراسر دنیا بود. یک کارآفرین خودآموز و خود ساخته که به جهان سفر کرده و با کمک سرمایه‌گذاری‌ها توانست در سن ۴۷ سالگی بازنشسته شود. او از بازنشستگی فاصله گرفت زیرا همان نگرانی‌هایی را داشت که من برای فرزندانم داشتم. او می‌دانست که دنیا تغییر کرده است اما آموزش با آن تغییری نکرده است. به گفته‌ی رابرت، کودکان سال‌ها در یک سیستم آموزشی قدیمی و منسوخ عمر خود را تلف

---

<sup>۱</sup> شخصی که در طول دوره‌ی افزایش تولد کودکان متولد شد، در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم سال‌های ۱۹۴۶ - ۱۹۶۵.

می‌کنند و به مطالعه‌ی موضوعاتی می‌پردازند که هرگز از آنها استفاده نخواهند کرد، برای جهانی آماده می‌شوند که دیگر وجود ندارد.

امروز، خطرناک‌ترین توصیه‌ای که شما می‌توانید به فرزندان‌تان بکنید این است که به مدرسه بروید، نمرات خوبی بگیرید و به دنبال شغلی امن و مطمئن باشید. این یک توصیه‌ی منسوخ شده و سفارش بدی است. اگر شما بتوانید ببینید که چه چیزهایی در آسیا، اروپا، آمریکای جنوبی در حال رخ دادن است، مانند من نگران می‌شوید.

او اعتقاد دارد این توصیه، توصیه‌ی بدی است زیرا اگر بخواهید فرزندان‌تان در آینده امنیت مالی داشته باشند، آنها نمی‌توانند با مجموعه‌ای از قوانین قدیمی بازی کنند. این کار بسیار پرخطر است.

من از او پرسیدم منظورش از قوانین قدیمی چیست؟

او گفت: افرادی مثل من با مجموعه قوانینی متفاوت از آنچه شما با آن بازی می‌کنید بازی می‌کنند. چه اتفاقی می‌افتد، زمانی که یک شرکت خبر تعدیل نیرو بدهد؟

من گفتم مردم اخراج می‌شوند، خانواده‌ها آسیب می‌بینند و بیکاری زیاد می‌شود.

بله اما چه اتفاقی برای شرکت می‌افتد، به خصوص یک شرکت دولتی در زمینه‌ی بورس سهام؟

من گفتم: قیمت سهام معمولاً بالا می‌رود زمانی که تعدیل نیرو اعلام می‌شود. زمانی که شرکتی هزینه‌های کاری خود را از طریق اتوماسیون یا ادغام نیروی کار کاهش می‌دهد بازار این کارش را دوست دارد.

او گفت: درست است و زمانی که قیمت سهام بالا می‌رود، افرادی مثل من، سهامداران، پولدارتر می‌شویم. منظورم از مجموعه قوانین متفاوت این است. کارمندان می‌بازند، مالکان و سرمایه‌گذاران برنده می‌شوند. رابرت نه تنها تفاوت بین یک کارمند و یک کارفرما را توضیح داد بلکه توضیح داد که چه تفاوتی بین این که خودمان کنترل سرنوشتمان را در دست بگیریم یا به دست شخص دیگری بدهیم وجود دارد.

من گفتم، اما برای بیشتر مردم سخت است درک کنند که چرا این اتفاق می‌افتد. آنها فقط فکر می‌کنند که این عادلانه نیست.

وی گفت: به همین دلیل احمقانه است که به فرزندان بگویید به خوبی آموزش ببینید؛ احمقانه است فرض کنیم آموزشی که سیستم مدرسه فراهم می‌کند کودکان شما را بخوبی برای دنیایی که با آن پس از فارغ‌التحصیلی مواجه خواهند شد آماده می‌کند. هر کودکی به آموزش بیشتر نیاز دارد. آموزشی متفاوت؛ و آنها نیاز دارند قوانین را بشناسند. مجموعه قوانینی متفاوت.



او گفت: قوانین پولی وجود دارد که ثروتمندان با آنها بازی می‌کنند و قوانینی وجود دارد که مابقی ۹۵ درصد جمعیت با آنها بازی می‌کنند. این ۹۵ درصد قوانین را در خانه و مدرسه یاد می‌گیرند. به همین دلیل خطرناک است امروزه به کودکانمان بگوییم سخت درس بخوانید و به دنبال شغل باشید. یک کودک امروزه به آموزش حرفه‌ای تری نیاز دارد و سیستم فعلی چنین کارایی ندارد. من نمی‌دانم آنها در هر کلاس چند کامپیوتر قرار داده و یا چقدر در مدرسه پول خرج می‌کنند. یک سیستم آموزشی چطور می‌تواند موضوعی را تعلیم دهد که خودش نمی‌داند؟

بنابراین چطور والدین آنچه را که مدرسه به فرزندانشان تعلیم نمی‌دهد بیاموزند؟ چطور به یک کودک حسابداری یاد می‌دهید؟ آیا آنها خسته نخواهند شد؟ و چطور به فرزندان خود درس سرمایه‌گذاری می‌دهید در حالی که به عنوان والدین خودتان مخالف ریسک هستید؟ من به جای این که به فرزندانم بیاموزم به راحتی و ایمن بازی کنند تصمیم گرفتم بهتر است هوشمندانه به این بازی بپردازند.

من از رابرت پرسیدم: بنابراین شما چطور به یک کودک در مورد پول و همه‌ی چیزهایی که در موردش صحبت کردیم آموزش می‌دهید؟ چطور می‌توانیم این کار را برای والدین به امری ساده تبدیل کنیم به‌ویژه زمانی که خودشان این موضوع را درک نمی‌کنند؟

او گفت من در این زمینه کتابی نوشتم.

من پرسیدم: کجاست؟

فعالاً در کامپیوترم است. سال‌هاست در بخش‌های تصادفی و پراکنده هستند. گاهی به آنها چیزی اضافه می‌کنم اما هرگز وقت نکردم تا همه‌ی

آنها را باهم گردآوری کنم؛ اما هرگز به آن پایان ندادم. این کتاب به صورت چند قطعه است.

پس از خواندن بخش‌های پراکنده، من به این نتیجه رسیدم که کتاب خوبی است و باید چاپ شود به ویژه در این زمانه‌ی در حال تغییر. ما برای همکاری با رابرت در نوشتن کتابش موافقت کردیم.

من از او پرسیدم تو فکر می‌کنی یک کودک چقدر به اطلاعات مالی نیاز دارد. او گفت بستگی به کودک دارد. او می‌دانست در سن جوانی می‌خواهد پولدار باشد و به اندازه‌ی کافی خوش شانس بود زیرا پدری داشت که پولدار بود و تمایل به راهنمایی کردن او داشت. رابرت گفت: آموزش بنیاد و اساس موفقیت است. همانطور که مهارت‌های مدرسه‌ای بسیار مهم هستند، مهارت‌های مالی و ارتباطی نیز از اهمیت حیاتی برخوردارند.

آنچه در ادامه می‌آید داستان توصیه‌های دو پدر<sup>۱</sup> رابرت است، یکی پدر پولدار که پدر دوستش (پدر نمادین که جایگاه مالی خوبی دارد) بود و دیگری پدر بی‌پول که پدر واقعی خودش بود و بر روی تجربیات حقوق‌بگیری که در طول زندگی خود کسب کرده توضیح داده می‌شود. تقابل بین دو پدر دیدگاهی مهم ارائه می‌دهد. این کتاب توسط من پشتیبانی، ویرایش و گردآوری شده است. هر حسابداری که این کتاب را می‌خواند، دانش تئوری آکادمیک خود را معلق کرده و ذهنش را به

---

<sup>1</sup> منظور از دو پدر: پدر پولدار که اشاره به پدر واقعی رابرت دارد و حقوق‌بگیر بود و دیگری پدر پولدار که اشاره به پدر دوستش مایک دارد و جایگاه مالی مناسبی داشت (و پدر نمادین است).

سوی تئوری‌های ارائه شده توسط رابرت باز می‌کند. اگرچه بسیاری از آنها خیلی از بنیان‌های اصول حسابداری پذیرفته شده را به چالش می‌کشند، اما اطلاعاتی باارزشی در مورد روشی که سرمایه‌گذاران واقعی تصمیمات خود را آنالیز می‌کنند فراهم می‌سازند.

زمانی که ما به عنوان والدین به فرزندانمان توصیه می‌کنیم که به مدرسه بروید، سخت درس بخوانید و شغل خوبی بدست آورید، اغلب بر حسب یک عادت فرهنگی چنین می‌کنیم. به خیالمان همیشه کار درستی بوده است. زمانی که با رابرت ملاقات کردم، ایده‌اش در ابتدا مرا شگفت‌زده کرد. بزرگ شدن با دو پدر، او برای رسیدن به دو هدف متفاوت تعلیم دیده بود. پدر بی‌پول تحصیل کرده‌اش او را به کار در یک شرکت توصیه می‌کرد. پدر پولدارش به او توصیه می‌کرد که خود مالک یک شرکت باشد. هر دو مسیر زندگی نیاز به آموزش داشتند، اما موضوعات مطالعه کاملاً متفاوت بودند. پدر تحصیل کرده رابرت را تشویق می‌کرد شخصی باهوش باشد. پدر پولدارش او را تشویق می‌کرد یاد بگیرد چطور افراد باهوش را استخدام کند.

داشتن دو پدر موجب بروز مشکلات زیادی شد. پدر واقعی رابرت مدیر آموزش و پرورش منطقه‌ی هاوایی بود. زمانی که رابرت ۱۶ ساله بود، این تهدید که اگر نمرات خوبی نگیری شغل خوبی نخواهی یافت تأثیر کمی بر او داشت. او از قبل می‌دانست مسیر شغلی‌اش مالک یک شرکت بودن است نه کار کردن برای آنها. در حقیقت، اگر بخاطر مشاور راهنمای مصر و دانای دبیرستان نبود ممکن بود رابرت به دانشگاه نرود. او

مشتاق بود ساخت دارایی‌هایش را آغاز کند اما در نهایت موافقت کرد که آموزش دانشگاهی نیز می‌تواند برای او مفید باشد.

به راستی، ایده‌های این کتاب برای بسیاری از والدین امروز احتمالاً بسیار دور از ذهن و افراطی است. برخی از والدین زمان کافی دارند که فرزندان خود را در مدرسه بگذارند؛ اما در زمانه‌ی در حال تغییرمان، به عنوان والدین باید پذیرای ایده‌های جدید و جسورانه باشیم. تشویق کودکان به کارمند شدن در حقیقت نصیحت به فرزندان برای پرداخت مالیاتی بیشتر از سهم عادلانه‌شان در طول زندگی است، بدون امید به حقوق بازنشستگی یا حقوق بازنشستگی اندک؛ و کاملاً درست است که مالیات‌ها بزرگ‌ترین مخارج یک شخص هستند. در حقیقت، اکثر خانواده‌ها از ژانویه تا اواسط می برای دولت کار می‌کنند تا بتوانند از عهده‌ی مالیات خود برآیند. ایده‌های جدیدی لازم است و این کتاب آن ایده‌ها را ارائه می‌دهد.

**مهم نیست چه کاری میکنی مهم  
این است کاری کنی که پول  
شبانه روزی برای تو کار کند.**

...وگرنه با اولین تندباد اقتصادی به زمین میخوری

هدف کسب جریان نقدی

انتشارات طاهریان  
www.Taherianpress.com

رابطت ادعا می‌کند که ثروتمندان به طور متفاوتی به فرزندان خود آموزش می‌دهند. آنها در خانه دور میز شام به فرزندان خود آموزش می‌دهند. این

ایده ممکن است آن ایده‌ای نباشد که شما برای بحث با کودکان خود انتخاب کردید، اما از شما می‌خواهم نگاهی به آنها بیندازید. به شما توصیه می‌کنم به تحقیقات خود ادامه دهید. از نظر من، به عنوان یک مادر و یک CPA، مفهوم نمرات خوب بگیر و شغل خوبی پیدا کن یک ایده‌ی قدیمی است. ما باید با پختگی بیشتری به فرزندانمان توصیه کنیم. ما به آموزشی متفاوت و ایده‌ای جدید نیاز داریم. شاید به فرزندانمان بگوییم تلاش کنید تا کارمند خوبی باشید، این توصیه، توصیه‌ی بدی است در حالی که تلاش برای مالک شرکت شدن مانند ایده‌ی قبلی توصیه‌ی بدی نیست.

من به عنوان یک مادر امیدوارم که این کتاب به والدین دیگر کمک کند. رابرت امیدوار است مردم مطلع شوند که هر کسی می‌تواند به موفقیت برسد اگر چینی انتخابی داشته باشند. اگر امروز شما یک باغبان یا یک سرایدار یا حتی بیکار هستید، شما قادرید به خودتان و آنهایی که دوست دارید از نظر مالی از خود مراقبت کنند آموزش دهید. بخاطر داشته باشید که درک و فهم مالی یک فرآیند ذهنی است که از طریق آن ما مسائل و مشکلات مالی مان را حل می‌کنیم. امروزه ما با تغییرات جهانی و فناوری مواجه هستیم که بزرگ یا حتی بزرگ‌تر از تغییراتی هستند که قبلاً با آنها روبرو بودیم. هیچ کس گوی بلورین برای پیشگویی ندارد، اما یک چیز یقیناً وجود دارد: تغییراتی پیش روی ما است که فراتر از واقعیت ماست. چه کسی می‌داند در آینده چه خواهد شد؟ اما هر اتفاقی بیفتد، ما دو انتخاب اساسی داریم: بازی کردن امن یا بازی کردن هوشمندانه از طریق آمادگی، تحصیلات و بیدار کردن هوش و سواد مالی خود و فرزندان‌تان.

متشکرم

شارون لچتر



# فصل ۱

## گریزی به گذشته

پدر پولدار، پدر پولدار

همانطور که توسط رابرت کیوساکی نقل شده است

من دو پدر داشتم، یکی پولدار و دیگری فقیر. یکی بسیار باهوش بود و تحصیلات بالایی داشت، او مدرک دکتری داشت و دوره‌ی چهارساله‌ی کارشناسی را در کمتر از دو سال به پایان رسانده بود. سپس او برای انجام تحصیلات عالی به دانشگاه استنفورد، دانشگاه شیکاگو و دانشگاه نورث وسترن رفت، همگی با کمک هزینه‌ی و بورس مالی کامل تحصیلی. اما پدر دیگرم هرگز کلاس هشتمش را تمام نکرد.

هر دو پدرم در کارشان افرادی موفق بودند، همه‌ی عمرشان را به سختی کار کرده بودند. هر دو درآمد قابل توجهی داشتند. در عین حال یکی از آنها در طول زندگی‌اش در حال کشمکش مالی بود. دیگری به یکی از پولدارترین مردان هاوایی تبدیل شد. پدر پولدارم وقتی مرد ده‌ها میلیون دلار برای خانواده‌اش، مؤسسات خیریه و کلیساها برجای

گذاشت و دیگری صورت حساب‌هایی را باقی گذاشت که باید پرداخت می‌شدند.

هر دو قوی و بانفوذ بودند. هر دو مرا نصیحت می‌کردند اما توصیه‌هایشان شبیه هم نبود. هر دو به شدت به آموزش اعتقاد داشتند اما دوره‌ی آموزشی مشابهی را پیشنهاد نمی‌کردند.

اگر من فقط یک پدر داشتم، می‌بایست توصیه‌اش را پذیرفته یا رد می‌کردم. داشتن دو پدری که به من نصیحت می‌کردند به من شانس انتخاب دیدگاه‌های مغایر را می‌داد؛ یک دیدگاه از مرد پولدار و یکی از مرد فقیر. بجای این که به راحتی آنها را پذیرفته یا رد کنم، بیشتر با خودم فکر کردم، مقایسه کردم و سپس انتخابم را انجام دادم.

مشکل این بود که پدر پولدار هنوز پولدار نبود و پدر فقیر هنوز فقیر نبود. هر دو تازه کارشان را شروع کرده و با پول و خانواده‌ها در کشمکش بودند. اما آنها نقطه نظرات بسیار متفاوتی در مورد موضوع پول داشتند.

به عنوان مثال، یکی از پدرها می‌گفت: عشق به پول ریشه‌ی همه‌ی شرارت‌هاست و دیگری می‌گفت: بی‌پولی ریشه‌ی همه‌ی شرارت‌هاست. زمانی که پسر جوانی بودم، دو پدر قوی داشتم که هر دو مرا تحت تأثیر قرار داده بودند اما این تأثیر متفاوت بود. من می‌خواستم پسری خوب و حرف‌گوش کن باشم اما دو پدرم حرف‌های مشابهی نمی‌زدند. مغایرتی که در دیدگاه‌های آنها بود به ویژه در جایی که مسئله پول مطرح می‌شد، تا حدی زیاد بود که من کنجکاو می‌شدم و مدت زمانی طولانی در مورد آنچه که هر کدام می‌گفتند فکر می‌کردم.

بیشتر و قتم صرف تأمل و پرسیدن سؤال از خودم می‌شد، مانند این که چرا او چنین گفت؟ و سپس همین سؤال را از حرف‌های پدر دیگرم می‌پرسیدم. خیلی راحت‌تر است بگوییم که بله حق با اوست. من با او موافقم. یا دیدگاهش را به سادگی رد کنیم و بگوییم، پیرمرد نمی‌داند چه می‌گوید. در عوض، داشتن دو پدری که دوستشان داشتم مرا مجبور به فکر کردن و در نهایت انتخاب راه تفکری برای خودم کرد. به عنوان یک فرآیند، انتخاب برای خودم در دراز مدت بسیار ارزشمندتر شد، به جای این که صرفاً یک دیدگاه واحد را بپذیرم یا رد کنم.

یکی از دلایل ثروتمندتر شدن ثروتمندان و فقیرتر شدن فقرا و کشمکش‌های طبقه‌ی متوسط با بدهی بخاطر موضوع پول است که در خانه آموزش داده می‌شود، نه در مدرسه. اکثر ما در مورد پول از والدینمان چیزهایی یاد می‌گیریم. بنابراین یک والدین فقیر چه چیزی می‌توانند در مورد پول به فرزندان خود بگویند؟ آنها خیلی راحت می‌گویند در مدرسه بمانید و سخت درس بخوانید. ممکن است فرزندان با نمرات عالی فارغ‌التحصیل شوند اما با یک ذهنیت و برنامه‌ریزی مالی ضعیف شخصی. فرزندان در حالی که به سن جوانی می‌رسند این تنها چیزی است که آموخته‌اند.

پول در مدرسه آموزش داده نمی‌شود. مدارس روی مهارت‌های حرفه‌ای و علمی متمرکز هستند، اما روی مهارت‌های مالی خیر. این امر توضیح می‌دهد که چطور بانکداران، پزشکان و حسابداران باهوش، کسانی که در مدرسه نمرات عالی کسب کرده‌اند، ممکن است هنوز در طول زندگی خود در کشمکش مالی باشند. بدهی وحشتناک ملی ما تا حد زیادی

بخاطر این است که سیاستمداران تحصیل کرده و مقامات دولتی ما تصمیم‌گیری‌های مالی را با آموزش اندک یا بدون آموزش دیدن در مورد پول انجام می‌دهند.

من اغلب به هزاره‌ی جدید نگاه می‌کنم و نمی‌دانم چه اتفاقی خواهد افتاد وقتی مواجه با میلیون‌ها نفری باشیم که به کمک مالی و پزشکی نیاز خواهند داشت. آنها برای کمک مالی به دولت یا خانواده‌هایشان وابسته خواهند بود. زمانی که مراقبت پزشکی و تأمین اجتماعی برداشته شود چه اتفاقی خواهد افتاد؟ چطور ملتی به بقای خود ادامه خواهد داد اگر آموزش به فرزندان در مورد پول همچنان بر عهده‌ی والدین باشد - که اکثر آنها فقیر خواهند بود یا در حال حاضر فقیر هستند؟

از آنجایی که من دو پدر بانفوذ و تأثیرگذار داشتم، از هر دوی آنها یاد گرفتم. من می‌بایست در مورد هر کدام از توصیه‌های آنها فکر می‌کردم، و با انجام این کار، بینش باارزشی در زمینه‌ی قدرت و تأثیر تفکرات شخص بر زندگی‌اش بدست آوردم. به عنوان مثال، یکی از پدرها عادت داشت بگوید، من از عهده‌اش بر نمی‌آیم (خارج از توان مالی من است). پدر دیگرم استفاده از این کلمات را ممنوع کرده بود. در عوض او به من اصرار می‌کرد تا بگویم چطور می‌توانم از عهده‌اش برآیم؟ یکی جمله است و دیگری یک سؤال. یکی به شما اجازه می‌دهد که از مشکلات فرار کنید و دیگری شما را وادار به فکر کردن می‌کند. پدری که بزودی پولدار خواهد بود توضیح می‌دهد که با گفتن خودکار این جمله که من نمی‌توانم از عهده‌اش برآیم، مغز شما از کار می‌افتد. اما با پرسیدن این سؤال که چطور می‌توانم از عهده‌اش برآیم؟ مغز شما شروع به کار می‌کند.

منظورش این نبود که هر چیزی که می‌خواهید بخرید. او بسیار مصر بود به تمرین دادن ذهنتان، قدرتمندترین کامپیوتر در جهان. مغزم روز به روز قوی‌تر می‌شد زیرا من هر روز به آن تمرین می‌دادم. هر چه مغزم قوی‌تر می‌شد می‌توانستم پول بیشتری بدست آورم. او معتقد بود که گفتن خودکار من نمی‌توانم از عهده‌اش برآیم یکی از نشانه‌های تنبلی ذهنی است.

اگر چه هر دو پدرم سخت کار می‌کردند، من متوجه شدم که یکی از آنها عادت دارد مغزش را تحریک به خوابیدن کند زمانی که صحبت از پول می‌شود و دیگری عادت به تمرین دادن مغزش دارد. نتیجه‌ی بلندمدت این کار این بود که یکی از نظر مالی روز به روز قوی‌تر شد و دیگری روز به روز ضعیف‌تر. این کار خیلی متفاوت با این نیست که شخصی به طور منظم برای تمرین کردن به باشگاه برود در مقابل شخصی دیگر روی صندلی جلوی تلویزیون بنشیند و مربی را تماشا کند. تمرین فیزیکی مناسب شانس سلامتی و تمرین مناسب ذهنی شانس ثروت و دارایی شما را افزایش می‌دهد. تنبلی هم سلامت و هم دارایی را کاهش می‌دهد.

دو پدرم نگرش فکری متفاوتی داشتند. یکی فکر می‌کرد که ثروتمندان باید برای مراقبت از آنهایی که شانس کمتری دارند مالیات بیشتری بپردازند. دیگری می‌گفت: مالیات آنهایی که تولید می‌کنند را تنبیه کرده و به آنهایی که تولید نمی‌کنند پاداش می‌دهد.

یک پدر پیشنهاد می‌کرد، سخت درس بخوان تا بتوانی شرکت خوبی پیدا کنی و برایش کار کنی. دیگری پیشنهاد می‌کرد، سخت درس بخوان تا

بتوانی شرکت خوبی پیدا کنی تا آن را بخری. یک پدر می‌گفت: دلیل این که من پولدار نیستم بخاطر این است که شما بچه‌ها را دارم. دیگری می‌گفت، دلیل این که باید پولدار شوم اینست که شما بچه‌ها را دارم. یکی ما را تشویق می‌کرد تا در مورد پول و کسب و کار بر سر میز شام صحبت کنیم. دیگری صحبت از پول بر سر وعده‌های غذایی را ممنوع کرده بود. یکی می‌گفت: وقتی پول به میدان می‌آید، ایمن بازی کنید و ریسک نکنید. دیگری می‌گفت: یاد بگیرید ریسک و خطر را مدیریت کنید. یکی اعتقاد داشت، خانه‌ی ما بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری و دارایی ماست. دیگری می‌گفت: خانه‌ام یک بدهی است و اگر خانه‌ی شما بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری شماست، شما در وضعیت دشواری قرار دارید.

هر دو پدرم صورت‌حساب‌های خود را به موقع پرداخت می‌کردند، ولی یکی صورت‌حساب‌هایش را اول پرداخت می‌کرد در حالی که دیگری صورت‌حساب‌هایش را در آخر می‌پرداخت.

یک پدر به شرکت یا دولت که مراقب شما و نیازهای شما باشد اعتقاد داشت. او همیشه نگران افزایش حقوق، برنامه‌های بازنشستگی، مزایای پزشکی، مرخصی برای بیماری، روزهای تعطیل و سایر درآمدهای جانبی بود. او تحت تأثیر دو عمویش بود که به ارتش پیوسته بودند و پس از بیست سال خدمت فعالانه بسته‌ی بازنشستگی و حقوقی دریافت کرده بودند. او ایده‌ی مزایای پزشکی و امتیازات PX که ارتش برای بازنشستگانش فراهم کرده بود را بسیار دوست داشت. او عاشق سیستم اجاره‌داری و حق تصدی موجود از طریق دانشگاه بود. گاهی ایده‌ی حمایت شغلی برای زندگی و مزایای شغلی مهم‌تر از شغل به نظر